

خود که خیلی معروف در این فن بود شد و بیشتر از يك سال بود که این فیلسوف در آنجا اقامت داشت و در این مدت توانسته بود این شخصی را که استقدر معروف و مشهور آفاق شده و رفتار و قوانین او از آنچه تا بحال دیده یا شنیده شده نماز بود ملاقات نماید و این همان ( لائو تسو ) است که سابقاً ملاقات او را ذ ( حونگ تسو ) ذکر نمودیم این فیلسوف معنی فرقه ( تاو ) از پای تخت مملکت بیرون رفته در مقامه منزوی شده بود ( خونگ تسو ) مآضی شاکر دانش بی جوئی نموده او را یافتند صحبت این دو فیلسوف سابقاً ذکر شد ولی رفتار فیلسوف ( لو ) یادگاری است طولانی يك روز شاکر دانش او را متحیر از نمایش جریان رود خانه دیده متعجب شده و سؤالاتی خودداری گفتند ( تسو کنگ ) و گفت صاحب چه فایده از نمایش جریان آبها میتوان برد آیا این طبیعی نیست ؛ ( حونگ تسو ) در جواب گفت جریان آبها در گودالهای طبیعی و یا حوضها شبیه مردم حیرت نموده اند مطلبی است ساده و همه دانی آنرا میدانند ولی آنچه را که تمام مردم نمیدانند این است که به بینیم آیا چه مقایسه و سنجشی است ما بین آنها و طرق مذهبی ( لائو تسو ) هم در فصل هفتم کتابش مشایقی ما بین آب و هوی مشخص نموده و من مخصوصاً در این مقایسه بود که فکر میکردم و آن از این قرار است آنها لاینقطع شب و روز جاری میشوند تا آنکه هم دیگر منضم میشوند و بالکلی در بطن دریاها قرار میگیرند از عهد ( یالو ) و ( شون ) طریقه صحیح مذهبی بدون هیچ انفصال با رسیده است ما باید بنوع خود ما را در آنجا داشته باشیم که بعد از ما می آیند برسایم و نیز آنها هم بهین سرمسوق رفتار باشند بدین ترتیب باید هر دوره لاحق از دوره سابق تقلید نماید تا آخری هر آن کس که بخواهد آنرا احتیاط می نماید و عقل آنها را از برای خودشان حواست بساید تقلید کرد آنها بودند چه الا میکه در تمام شای جریان آبها میگردم پس درست ملاحظه کنید به پیشد آید این رشته از تفکر نمیتوانند نعنمنی رد و فایده حاصل کرد

( حونگ تسو ) ما بین وضع غیر مرتب برای تعلیم شاکر دانش عادی و مانوس بود لهذا موقع را از دست میداد و مطمئن بود که چنین تعلیم آنرا که بر حسب اتفاق و بدون قصد مرده خود میداند بهر در گله آنها حای گهر میشد از آنچه مراتب در ضمن قانون مذهبی و حکم جدیدی باشد همچنین در هنگامیکه بیان مورد استعمال از دلو آب و چاهی که در کنار تخت سلطان بود مشخص میکرد در ضمن از رشته هوی که باید ملحوظ و منظور باشد و از رسته حاق و سلوک بهر بیان می نمود و شرح آن مطلب از این قرار است قبل از اینکه از مملکت ( چو ) عازم نشود قبل داشت

باز آنچه را که از قدیم الایام مانده و از جهت قوی معمول بوده مطلع شود در تالار در جنب تخت  
 سلطان يك دلوى آبگنى معلق بود ( حوئك تسو ) كاملا مورد استعمالى اتر از قدیم  
 مهديا لب ولى چون میخواست بداند صكه آيا امروزه هم بجهت همین كار اورا  
 مستعمل میدارند یا نه ازا منحنه ظین و سرایداران سؤال نمود که بجهت مناسبت این دلو را  
 در کنار تخت سلطان آویخته اند بکی از صاحبان که خودش را با اطلاع تر از مسوومات  
 قدیمه مهدياست در این باب شرحی بیان کرد که مایه تسو فیلسوف گردید بعد خودش  
 نزدیک چاه شده حکم کرد دلو را با ملامت در چاه فرو برد چون دلو سبك بود در سطح  
 آب ایستاد غوطه ور نگردید پس از اینکه او را بیرون آوردند بکلی خالی از آب بود  
 مهديا ( حوئك تسو ) حکم کرد که او را خالی نمایند سایرین متعجب شده گفتند که  
 چگونه دلو را خالی نمایند در صورتیکه او خالی از آب است بکی از حصار دلو را گرفته  
 از دهنة چاه باکل شدت فرو برد بزودی بر شده سرخس در آب گردید ( حوئك تسو )  
 در چاه نظر انداخته اثری از دلو نیافت سؤال نمود دلو چه شد جواب دادند غوطه ور  
 در آب شده شمایی چپه بخود تان زحمت مهديا میدی برای اینکه او را مٹا هد و نمائید چاه  
 عمیق است و اورا نخواهید دید فیلسوف در جواب گفت حق با شماست ولى من الحال بنوبه  
 خودم آب میکنم هورا دلورا گرفته پس از اینکه اورا خالی نمود در چاه فرو برد ولى نه چندان  
 ملام و نه چندان سریع بطوریکه دلو نه چندان در سطح آب ایستاد و نه چندان سرخس  
 در آب گشت همبقتدر شد که محلو از آب گردید بعد فیلسوف خریدان و حصار که انتظار  
 حل این مشکل را داشتند چنین گفت که حد وسط در هر کار باید از این روی فهمید  
 کثرت صعب و شدت طنبان مایه تصدیع و مراحات است پس در هر حال باید اعتدال  
 و حد وسط را اختیار نمود در قدیم معمول بود که در ابدای سلطنت هر سلطانى يك  
 چنین نهریه نگار میزدند بعد آن دلو را در کنار تخت معلق ساخته و میگذارند تا آنکه  
 همیشه سلطان را در این باب یاد آوری نموده در هر کار اعتدال و حد وسط را از دست  
 ندهد پس از اینکه ( حوئك تسو ) اطلاع از ترتیبات درخانه ( چئو ) حاصل نمود  
 بمسم شد که نزد سلطان ( تسو ) رجعت نماید چونکه بدرب سرای دولتی رسید او را  
 در قصر سلطنتی که سلطان در آن قصر جلوس داشت وارد نمودند در این قصر يك موزه بکی  
 از عهد و عصر ( شون ) که تقریباً هزار و هفتصد و سی سال قدمت داشت می نواختند

آن مقام را ( شایو ) می نامیدند یعنی لخی که استماع آن دفع برده ظلمت از عقل می نماید و در قلب انسانی عشق و انعام تکالیف را ناب و راسخ میدارد این مقام موزیک<sup>۱۰</sup> چنان بر این فیلسوف اثر نمود که مدت سه ماه جبال دیگری پیش او جز آن مقام موزیک مصور نبود و لذیذ ترین غذاها در ذائقه او هیچ لذتی نداشت این فیلسوف چون دید که دیگر نمی تواند در این در پیچانه اطاعت نماید و قوانین مدهی را محری برقرار بدارد عزم شد که مملکت ( لو ) که ویشش بود مراجعت نماید در این مملکت ( نی ) مدهی از شاگردان خود را برقرار داشت تا برای قوانین را بنامد اما ( لو ) مجدداً وکیل صورت و در مدهی و نامیوف ملاقات نمود و از او اثره نام برد اما فیلسوف عاقل باز نمود سر جبال پیدا کرد و در جبال پیش پند او آمده صلاح دید از او انزوا در خانه دور کند به یکی از حکومه های نیسه را از او کند و نامش جز این خود شد تا که حال وی زینکه بهتر شد که دید به علم آنها جبال دانند که آمد شهر را از او دید و ...  
 اظهار کردند در مدهی از بدو این مملکت را مدهی خود را در این مملکت ...  
 نگردیدیم مدهی در ماه ... این مملکت را به مدهی آموی ...  
 زهار مدهی ...  
 مدهی به سبب آورد که اکثر این مدهی با پانچ بیست ز آل ...  
 رای گردن و شرح بیرون رفتند در بین ۱۰ بر خوردند بیک برده نری که مسئول بود ظهوری را که به سبب آورده بود در نفس های جماعه جلی مدهی ...  
 مدهی و در مدهی در گرفتاری و محبوسیت حیوانات وجد و پند پیروز آنها برای فرار از نفس صحرای مدهی مدهی به براند مدهی کرد و صکت پند ...  
 مساهله مدهی تمام مدهی ...  
 در جواب گفت که طعمه مدهی ...  
 وحی الامکان ...  
 اختلاس ...  
 حرکت ...  
 هند ...  
 مدهی ...

و گرفتار دام شده پس از اینکه پرندۀ فروش این بیانات نمود بلسوف رو به شاگردانش  
 نموده گفت آیا شنیدید سخن پرندۀ فروش را این سخنان سرمتنی است از برای تعلیمات ما  
 ظهور حواس مادامیکه از پیران مهارت نگردید با آنها حرکت نمیکند گرفتار دام نمیشوید و  
 بطور پیر چون همراهی با حوام می نمایند دوچار و اسیر دام می شود تحصیل حال ما مردم  
 هم همین قسم است بی دلی و نبود و عدم پیش بینی و بی مواظبتی در کارهای شخصی جهت  
 عمده حفظ و حشای حیوانات اسب چون اندکی از علوم را تحصیل میکنند تصور می نمایند که  
 همه علوم عالم هستند و تخصص اینکه چندی در اعمال خود طریق عقل و حرم را رعایت میکنند  
 گمان میکنند که بندگان درجه عقل رسیده اند لهذا بدین اطمنان تردید و سوء ظن در هیچ کاری  
 ندارند جسورانه و بدون مشورت از عقلا و پیران اقدام در امورات میکنند و راه  
 خطا را بدون هیچ احتیاطی پیش میگیرند اسباب این میشود که سرگردان شده بخواهد خود  
 ناپی نگشته گرفتار واسیر کمترین دلی میشوند اما پائین پیران و اشخاص کامل الس اتفاق  
 می افتد که بعضی از ایشان به بی معرفت محبت و حرکات و رفتارهای حیوانات شده از روی  
 بی احتیاطی آنها اعتماد نموده هم خیال و هم صحت ایشان میشدند لهدا پروی از ایشان کرده  
 سرگردان میشوند پس از این تقریرات بلسوف بشاگردان خود گفت فراموش نکنید آنچه  
 را بشما تعلیم نمودم

در موقع دیگر چون بشاگردان خود به بیلاق رفت مردمانی را ملاقات نمود صکه با اسلحه  
 حرکت میکردند ( خونک سو ) گفت که اینها شکارچی هستند و من مایل دارم که شقی  
 با شکار کنم تا آنکه در موقع لزوم بتوانم از عهده برآیم یکی از شاگردانش گفت آیا ممکن است  
 که معلم ما خیال خود را با اینگونه اعمال صرف کند آیا شخص مایل شایسته است که در حالت  
 در اینگونه مشغول نماید چنین کارها وقت را ضایع میکنند و شخص را از تحصیل علوم و پیوستن  
 راه تنوی باز میدارد ( خونک سو ) در جواب صکه گفت هر چیزی در حور توجه شخص  
 مایل اسب و هیچ شقی نیست که شخص مایل نتواند با شایسته باشد سال با و رزد شکار کردن  
 حده شغل آبی است بواسطه صکار است که زمینی را که مذهب قوت انسان است  
 از چنگ حیوانات سب که آنها را حراب میگردند خلاص نموده اند بواسطه شکار است که  
 سلاطین مسهور تقسیم دفع حشقی از زحمت دواتی می نمودند بواسطه اوس که عقلائی داشتند  
 پس از اشتغال با اعمال و افعال بر وجه هرج دماعت میگردند در انشای اینگونه صحت ها

شکار چیان نزدیک شدید و فیلسوف خود را ایشان ملحق نمود برای خوب درک نمودن سخنان فیلسوف باید بخاطر آورد که در ممالک چین در از منه بسیار قدیمه و هم چنین در عصر ( یاو ) و ( شون ) و در اوقات طوفان نوح اینقدر حیوانات وحشی و اقسام ظهور بوده اند که مرگس برای تصرف و عتلاک قطعه زمینی برای سگی کردن یا زراعت مدنی یا اینکه حیوانات در جنگ و جدال و دفاع بوده اند و مدتها طول کشید تا آنکه این زمینهای غم شروع را از تصرف حیوانات بیرون آورده حاصل خیز نمودند و بر حسب لزوم قانونی مقرر شد که مطابق آن قانون ساکنین را مجبور گردیدند که یک یا دو مرتبه در مدت سال حیوانات را شکار کنند و سلاطین خود اول کسانی بودند که اجرای این قانون نمودند و برای اینکه این قانون را مهم بشمارند در جزو قوانین مدهی مسطور دانستند پس ممی که اعلام نمودند که بهترین عطبه برای معتمر نمودن اجداد این است که انشکار هائی را که مخصوصاً بدست خود شکار کرده اند باها پیشکش نمایند و همین واسطه بود که ( حوئک تسو ) شکار حیوانات را بمعاصرین خودش امر و مقرر داشت در صورتیکه آن اشخاصیکه این آداب و رسوم را مرسوم کرده بودند از میان رفته بودند باطله منعت ده پانزده روز فیلسوف سرگرم شکار بود پس از آن اشتغال بتحصیلات خود نمود در این پیشها پادشاه ( لو ) از دیار قنت وزرا پیدین و طالم وارث او را بجای وی بخت نشاندند ( حوئک تسو ) از شغلی و ریاستی که باو سپرده شده بود استعفا داد و این استعفا دالتمند ماه تعجب عامه شده و موجب وحشت و اضطراب سه وزیر طالم گردید که صلاح دیدند شخصیراً که عموماً به متها درجه عقل میدادند بخود مسوب و مشغول کنند ولی هیچ وجه بمقصود خود نایل نشدند

فیلسوف جز اشتغال بتحصیلات در هیچگونه اموراتی نکرد همه روزها صبح زود از خواب بر بختاست و بسیار هم دیر میخوابید و باسنتهای یک دو ساعت که در وسط روز استراحت می نمود سایر اوقات خود را صرف به منظیات کاپیه و علم شاکرداش که بوما قبوما زیاد میشدند می نمود پس از چند سال که فیلسوف بوطن خود باز گشته بود عزم کرد باز سفری بسایر ممالک چین کند به بند پیش رفتی در آداب و رسوم قدیم پینا ندیده یا ندیده است بدو از ممالک ( چان ) که واقع در سرحدات ( هنان ) است شروع نمود چون باین ممالک وارد شد ملاحظه و اعتنای چندانی نرورد او نکردند و فقط چند نفری که او را پیشناختند اظهار حرسندی از ملاقات وی نمودند و هر حائی که بمکی بود او را کردش میدادند چندی نکاشت

که فیلسوف از جاه و جلال بررگان و بدبختی و تنگ دستی ملت و نارسانی طامه اطلاع حاصل نمود این قدیم یکی در آنها مدوچ و اخلاق فاسده شایع و معمول بود فیلسوف شایسته چنین دید که در اینملک زیست نماید و نمکت (تبی) هم که او مایل بپدیدش بود بهتر از این مملکت نبود بلکه فسد تر و مقشوش تر بود باین معنی که سلطان ایداً مهیل نداشت که باو هیچگونه تعلیمی بنمایند و اگر بر حسب اتفاق صحیحی که عنوان تعلیم داشت باو می کردند میگفت که این بیانات سیه کسالت است مع هذا فیلسوف سی بهبوده میگرد که سر مشی در عقل و تقوی باو بدهد ولی عمره و فایده نمی بخشید و نیز در اوقت در تعلیم شاگردان خود کوناهی نداشت همچنانکه روزی بالانفاق بگردش رفتند بودند دهقانی چند را دیدند که مشغول رعایت عاتیر و کان میکردند پس از اینکه ( حونگ تسو ) اندکی توقف نمود در بهمراهان خود نموده گفت در قدیم الایام و در زمان سلاطین عاقل مردم دهات خود را باین آلات و اسباب مشغول نمیکردند امروز تمام مردم میخواهند جنکی باشند و از عمل زراعت غفلت میکنند در مورد تنگ حنک ۱۰ هم بهتر از سابق میکنند و زراعتشان هم از دست میرود اگرچه وجود مردم جنکی هم لازم است و این در دیست که مدام در تزیاد است ولی در عمل زراعت هم نباید کوناهی کرد

سلطان ( تی ) که بممالک ( لو ) آمده بود مراجعت بممالک خویش نمود و چون تا یک اندازه پیش رفت و بر شد در سن نموده بود ( حونگ تسو ) مصمم شد که اطلاعاتی از احوال او بدست بیاورد و در ضمن در انحصار اجرائی قوانین بنماید لهذا مجدداً عازم شد که بدر بار سلطان ( تی ) رود ، اتفاق چند نفر از شاگردانش از طرف جبل معروف ( تایی شان ) حرکت نمود در بین راه مردمانی را یافت که هنوز احلاف و اطوار بسیار قدیم را معمول میداشتند آن مسئله بایه حرسندی و پشاش فیلسوف گردید بالاحره بدون کسالت و جنکی بقصد مسارت خود رسیده پس از یک دو روز استراحت و آسایش لوازم تشریف بحضور سلطان را بجا آورده حرکت کرد که بمصورش برسد در هنگام ورود سلطان را دید که با خدم و حشم زیاد و قراول و شاطران چند از مقر سلطنتی خارج میشود بسیار متمجب گشت و نیز اسباب تحیر فیلسوف شد و تنگ سلطان باو کف من میدانم که شما از نمکت معروف خودتان بقصد دیدن من حرکت کرده اید و شخص شما از برای من فایده خواهد داشت لهذا من از شما استقبال میکنم تا اینکه ادای تکلیف خود را کرده باشم

خشودى و حرسندى من از ملاقات شما پیش از آن است که من توأم بصور کم ای غریب محترم مرا تمام در جهات عقل نمائید پس از این بیانات سلطان فیلسوف اظهار داشت که مقدم بر سلطان حرکت نماید (حوثت سو) چند قدمی عقب کشیده بطور عجیب بر سلطان کعب

شخص سلطان لایق درجات عالی و تقدم بر همه افراد نوع است و سزاوار نیست که باین اندازه خود را پست شمرده حقیر بدارد سلطان در جواب کعب در صورتیکه من عملاً و دانشمندان را محترم بدارم خود را حقیر شمرده م زیرا که عملاً مرا نشان عالی تر از ملاطین است فیلسوف جواب داد محتملاً در رفتارهای عاقلانه شما میسراند که در جهت شما عالی تر و رتر است از آنچه شما تصور می نمائید ولی اغلب حضرت حفظ مراتب و شئون از برای تمام مردم لازم است حتی سلاطین شما و من ادای تکلیف خود را کرده ام اگر مقام باین قانون جامع و شخص شما هر گاه سهید محترمید و محقق است که این شأن لایق و در خود شماست بالآخره سلطان بدینگونه ادله و بر همین تسلیم شده اصرار نکرد و خود از حلول حرکت کرده بالاحاق رفتار در ملک عمارتی و مدتی در آنجا صحبت مینداشتند از جمله صحبت کشیدند و با جمیع مردم در مملکت مطعم سلطان را از اینگونه ملاحظات فیلسوف خوش آمده و ماوراء عنده داد که او را در امور حکومتی مامور و درجهل ساخته و تصویب بیک وزارت عمده نماید و موافقاً مریا او را در مهمانخانه که بجهت سزا محض شده بود معین نمود

چندی گذشت که (حوثت سو) ملعت شد که اعتمادی باطای سلاطین نباید کرد و مرا چون یکی از وزرا حوف داشت که اس فیلسوف تعرب فوق العاده در نزد سلطان هم رساند و قوانین دایرگردد که مرصد بوايد و ما مع آنها باشد لهذا در پیش سلطان سعاب از او کرد و او را اسباب اعتناش و تحریب مملکت بامداد بالآخره پادشاه را در حال خود یقین کرد فیلسوف که این افتلا را مشاهده نمود از جنبین سلطانی که قبل برقی دست ولی قدرت تربیت و اجرای آن را داشت مأیوس شد زیرا در چنگ اشخاصیکه نامم او حکومت میکردند اسیر بود پس فردای آن روز حرکت کرد که مملکت خود مراجعت نماید بعداً از مملکت (چان) که سلطان را بر ملاقات نمود عبور کرد پس از مراجعت در مملکت (لو) که و طیش بود یکی از وزرا که بی اندازه انتظار او را داشت از او دعوت نمود که بقصر

سلطنت حاضر نشود و چون این سال بدی بود باخشی که محصول زراعت بسیار کم بود و در ایالت مقرره بر نقصان مهر سپید بود و از انطرف هم پیدا کنند که هنگامیکه (حونگ آسو) وزارت فلاحت را داشت زمینهای اندازه حاصلی حیز شده بود و حیوانات و همه حبه و قور داشت لهذا وزیر می خواست بداند که چگونه باید فلاحت و زراعت نماید که این اندازه محصول بدهد (حونگ آسو) حسب الوعد حاضر شد ولی چون از دقیق حیالات وزیر مطلع گردید سؤال اتش را جز با لفاظ مهم و عمومی جواب نکفت وزیر بهین اندازه بیانات بنظر آمد که راضی شد مساکت کشت ولی شاکردان مجلسی که همیشه مملشان را پروی کرده بودند و از عقاید او مطلع بودند بسیار متعجب شده چنین گفتند

ای صاحب شما که اندر بیکو کار متبند و همیشه اوقات را نصیحت و توصیه برحم کردن می نمایند پس چرا با کمال اطلاعتان در باب حاصل حیز نمودن اراضی امتناع از شرح دادن آن نمودید شما چیزی نکفتید چرا آنچه را که تمام مردم میدانند آیا از علم و دانائی شما گسته شده و یا آنکه در قلب شما اعتقالاتی روی داده و از بی حقوقی مردم رنجیده خاطر شده اید بالآخره ما سب اسکو نه رفتار شما را فهمیدیم (حونگ آسو) حیوان داد که شما مرا بسیار خوشوقت نمودید از آنکه حیال خود را از من پنهان نکردید و از من خواستید که در این باب شما صحبت بدارم وزیر (کیسول) مردی است بسیار دنی الطبع ملک زمانی دارد و حیالی حر بهره بردن از آنها نداند تمام هم او مصروف تالیفات اجناس میباشد و تصویری نمیباید حر اینکه وسبب دست آورده مالیات آنها را بپردازد آیا صورتی کسبید که چون یک عملتی دو چار فقر و بدبختی باشد شخص وزیر ماند تمام همت خود را بر این بکمارد که با این ملک را از فقر و پریشانی بیرون بیاورد و با قلا مایه تسکین و تسلی خاطر آنها شود ولی بر خلاف صریح کلی این وزیر آنست که بیک وسیله مالیات را بپردازد و بایدی هر یک را محبطه صرف خود در آورد چون من شناسائی و معرفت با احوال او داشتم و عرض او را میدانستم لهذا بیل بدستم که مطابق سؤالات حبلت آمیز او جواب بدهم — چنانچه حقیقت امر را ماو میگویم و او را راهنمایی می نمودم کلای نگرده بودم حرا اینکه حرائن او را تطویل زار عین و اهل فلاحت محلو ساخته بودم و شما تصور میکنید که من از حسن رفتار دست کشیده ترک محبت مردم گفته باشم حاشا که چنین کاری کنم هرگز زحمت مردم را زیاد نخواهم کرد و بر صدمات طاف شکی که فعلا آنها را طعیر کرده نخواهم افزود از شنیدن این بیانات



شاگردان چشمه‌ها را بر رانداخته بر حسن رفتار معلم تحسین گفتند  
 یکی از اقوام وزیر سابق الذکر که خودش نیز وزارت داشت همیشه در صدد احترام فیلسوف  
 بود و موقعی را از دست نهداد من جمله در موقعیکه ارزاقی مایاب و گران بود از برای فیلسوف  
 مزار پیمانه رنج فرستاد ( حوٹک سو ) امداع از قبول ان نمود ولی بطوری قبول کرد  
 مثل اینکه طلبی از کسی داشته باشد و ادای دین او را نموده باشد ابتدا اظهار امتنان و تشکر  
 نکرد بدو اما شاگردانش از این رفتار متعجب شدند و مخصوصاً تبعیضشان زیادتر گردید و چنگ  
 دیدند معلم برج هارا حمل نموده با طرف شهر میبرد و بدون اینکه يك پیمانه از آن بر  
 برای خود نگاهدارد با تمام راهالی قری و دهانت تقسیم میباید پس از اینکه ایشان سؤال  
 از این مطلب نمودند فیلسوف در جواب گفت بداید آنچه را که من عمل کرده ام عن تکلیف  
 من بوده و در ضمن ادای حق خود را نسبت مان نیگو کار نموده ام و علاوه بره قبی هم  
 ماو دادم که برای خودش و سایرین فواید کثلی دارد برنجی بین معارف کرد قبول کردم  
 و این قبول خودش تشکری بود از جانب من و بهتر از این بود که عطا او را به بی اعتنائی  
 رد کنم و الهاطی در اظهار امتنان بگویم که راست نباشد و فلم تصدیق نکند پس هدیه  
 او را رد نکردم اگر چه میدانستم از جانب آدم بدقلی بوده که در این کار حر خود پستی  
 و تکر مقصود دیگری نداشته و برای خود از آن رنج بهیچوجه نگاه نداشتهم و تمامرا مردمی  
 تقیم کردم که احباجشان در این گونه موارد از من بیشتر است تا ما و همهامم چگونه باید  
 با نعت و دوات خود رفتار کنند و آنها آنچه مصری برساند آیا ضبط و حطائی در این باب  
 ملاحظه میکنند ؟

ما نمیتوانیم کلمه تعلیمانی را که فیلسوف در باب زندگی و حشر با مردم بشاگردانش  
 می نمود در اینجا شرح بدهیم ولی از شرح و رفتار دهل هم بیاطد جنم پوشیم  
 زیرا با وجود احصار و ساده کبی معلم و سر مشی در آن مستقر است  
 روزی ( حوٹک سو ) شاگردانش برای گردش بخارج شهر حرکت نمودند بخصه ( ۱۰ ) یو  
 رسیدند در اینجا جماعتی از مردم رقص بعد از قرطانی و دعا برای در حواس نار از نگاه  
 جدا میبودند چون بخصه وارد شدند فیلسوف بناگردان گفت روید به بید چگونه حص  
 میبایند این مسئله شاگردان را محمده و انتباه امداحت یکی از آنها که موسوم ( ۱۰ ) بود  
 چنین گفت ای صاحب چه باید نکند کسیکه میخواهد منی و باطل نارد ااطلا مسور به

سوی و عقل شود و چه بد بکشد کسیکه اجتناب میکند از چیزهایی که اسباب شبهه میشود پس از اندکی حبال ( حونگ تسو ) در جواب گفت شما به بیانی مختصر مطلب عمده سؤال نمودید ولی من مقصود شما را متنبه شدم تصویری است قابل تعجب و این حبال برای کسی نباید مگر اینکه دارای قلب متقی باشد و جواب شما اینست که خوبی حکمت در هر زمان و در هر مکان که باشد هر موقعی که برای خوبی کردن بدست شما می آید از دست ندهید و مقرر نکن است خوبی کنید انوقت البته شما متقی و طاقل خواهید بود خوبی بد دیگران نکنید و حد دانه و بدون غرض نفع شخصی در این صورت البته ما شما از روی عدالت رفتار کرده یکی را بشما رد خواهند نمود و شما پسر مند از اشتهار در تقوی خواهید شد زیرا این مقام لازمه این صفت است اگر چه اشخاصی که متصف باین صفتند ظاهراً طالب این مقام باشند در عیب خود بسیار دقیق و در دفع آن مصر و ثابت قدم باشند ولیکن بسبب دیگران بنظر عفو و اغماض نظر کنند و است با آنها مهربان باشند از کسی بد نگویند و از عیب پرهیزند و خود هم مرتکب فعلی مشوید که موجب بد گوئی مردم از شما شود در مقامی که شما را مدح و تحسین میکنند چندان فریفته مشوید و چندان هم آبی اعتنائی به تمجیدات مردم نکنید بلکه مدح و تحسین و قدح را یکسان در یافت کنید و تغییر حالت ندهید این است جوابی که احوال میتوانم بسؤال شما بدهم رویم به ( ووبو ) دو سه نفر از شما ها مرا همراهی نمایند که سبب میکنند در مراجعت تعصبی را از برای ما برین نقل خواهیم کرد فیلسوف وضع رقص این زمان را خیلی مخالف با رقص قدیم دیدند ترتیب رقص قدیم تمام را تقوی و پاکدامنی مردم مپاموحت در صورتیکه رقصی مشاهده کرد غیر از قباحت و بیجانی چیز دیگری در او نبود حکیم دلتنگ شد در حضور شاگردان صدرا بگریه بلند کرده بعد در مقام صحبت که آمد شاگردان مپسکف شخص عاقل باید هر چه را بکند فیه به بند تابشوند از روی بصیرت تصدیق نا انکذب کند فیلسوف از اصل این رقص اخلاص کامل داشت ولیکن حواست بچشم خود مشاهده و بطریقه خود مطابقه کند به بند دیدند باه اول کرد بکعبه به ایست که تمام رسومات که در نزد توام معمول است بوج و یعنی شد بلکه بعضی از آنها هست که عملی در موافق عقل و تقوی است و بعضی را هم ابداً براموشن باید گفت

شرح و تفصیل دبل به رساند که تاجه اندازه فیلسوف صداقت و راست گوئی را دوست میداشت اگر چه

در امور ذات حیلی حزنی باشد روزی فیلسوف نفايت حسته شده بود و برای تفریح دماغ و رفع حستگی اشتغال بیازی داشت آمدند ما و اطلاع دادند که شخصی موسوم به ( رول ) قبل دارد و شما صحبتی بدارد و بسته از مطالب تفریحات مذهبی نماید ( حونك تسو ) وقت نداد و بانها گفت روید بگوئید که ملائحت من الحالی ممکن میشود و از او عذر نخواهد آمد از ( بانها ) پرسید که چه خواهید گفت جواب داد من ماو میگویم فیلسوف محسن رفع حستگی و تفریح دماغ مشغول ماری است و اکنون صحبت کردن ما او ممکن نیست ( حونك تسو ) همین کرد گفت ای مرد صادق تکلیف همین است چیزها را همانطور که هست باید گفت این خود یکی از حصایص نفوی است در آن زمانه منشوس و پرفساد که رسومات قدیم منسوخ شده یا تغییر کرده بود هنوز رفتار ها کوهها برای دعا کردن و هدیس نمودن قربانها معمول و مرسوم بود ( حونك تسو ) برای ادای تکلیف خود با اتفاق سه مرزها کردان که ( اسم کنك ) و ( بان هونی ) و ( تسولو ) نام داشتند کوه ( تونك ) رفتند پس از اینصکه بقر و مصلحت مسارت خود رسید مدتی توقف نموده از قله کوه نظر بطراف میکرد و نمائی که در چهار طرف واقع بود مشاهده میکرد و صد نظر باسماز انداخت نفس سردی کشیده و باحالی نس تمنك و آذوهکین از کوه پائین آمد و آنرا ملال در صورتش هویدا بود تا کرداش متعجب شدند حسب پرسیدند فیلسوف جواب داد که چون از قله کوه نظر بخواستند ملاحظه کردم این مرد ما بیکه احاطه بر ما دارند همیشه مشغول بکسرتدن دام و صدمه زدن بیکدیگر و در کار تحریب عمدیگر میباشدند و زدیک است که بر ما هم هجوم و بورش آورده ادب برسانند و آنچه که بیشتر مایه عم و عصه است این است که برای ما ممکن نیست علاج مساد های چاپه را بخواهیم و نه آنکه پیش بینی برای آینده کنیم باوجود این خواست ما اتفاق ملاحظه کنیم ، بینیم آیا ممکن است مقدما فی در پیش گرفته در این باب نتیجه بدست آوریم یا نه و حطاب به ( تسولو ) کرده گفت شما بر حسب عقیده خودتان بگوئید چه باید کرد ( تسولو ) پس از آنکه خیال جواب داد من تصور میکنم که اگر مرا بريك قدرتی برمانده و حکمران می نمودند ، آسانی از عهده این کار بر میسآمد و جلو گیری مینمودم باین ترتیب که قبل از حرکت برای جنگ این قشون را چند دسته میساختم و هر دسته را جدا مشق و تعلیم میدادم برای هر يك مکانی مشخص میکردم که در هنگام اجتماع و اتفاق هر يك جای خود را بداند پس از این نظم و ترتیب آنها را مسقیما بطرف دشمن حرکت میدادم پس از مقابله با دشمن علم و معرفت آنها را رسم

و با يك شعاع و بی‌بوی شیبه بر همه جور شید و ماه و در این حال مبرر میداشتم طبلها و شیدورها که صدای آن مانند رعد باشد بنوازند بعد از آن بی محابا سمیت دشمن بپوش و بپردم و بعد از امکان از سران خصم و عدو قتل میرسانم و بعد سرهای گشته‌گان را در منظر عام قرار میدادم تا اینکه مابین توحش و خوف مایه اشرار بشود و پس از فزع و ظاهر اگر سائلان می‌بودم مراحت بیای میخ ساطع مینمودم و بجهت احرای هوایین و رسوم هدیه این دو رفیق شریف خود که عام هستند بر روز میباشتم چون سخن بپنجار سپید خوانک تسو بواب دین که زهرا معلوم شما شخص سخاوتی هستند

(سوآنک) که با ما عقیده - طر دیگر آب و کار و هم دیگر الحام میدهم ثابت (تبی) و آنکه (مصمم هستند تا سکت فادین بیکبار بداند و خصوصاً نشان در طرف سرحدات بنامها درجه رسیده است از هر دو طرف قبول همه کردن فتون هستند و برعکس آن و دره ایشان احتمال حدوث هر گوه حوادث درود کان همگام است رفع نزاع و دفع جدال ایشان را بطور کرد که آنها را متهد صلح نمود و در منظر هستیم که دشمن طرفین رو برو شوند و اعلان جنگ نمایند آنوقت من لباس سپاه را بر صکرده در میان دو لشکر بپایند و وسا و سرداران را معنی مستهم که تمام مردم را ساک نمایند و اجازه بدهند که من چند گله سحر گفته از روی رقت بخش مرا گوش بدهند و از این مقدمان اطلاق مؤثری که در تمام قلوب جاگیر بشود مینمودم و در ضمن فواید و نسیج صلح را شرح داده از خسارات و سمات جنگ سخن میرانم و از برای آنها ممانعت و محسوس مینمودم که چه اندازه ممکن است از آنها تمام بسند و مجال از همه الهای بدبخت و سپه بزرگوار سازند محقق است که اینگونه سخنان ایشانرا متاثر نموده از حث دست بکشیدند و بعد از آن من سلطان میبودم تسولورا وزیر جنگ خود میباشتم و (یان هوئی) وزیر داخله میبودم پس از این تهریرات فیلسوف و کعبت شهاب مریدی بسیار فصیح است:

(یان هوئی) سکوت اختیار کرده بود و بواسطه شرم و محجوبیت جزئی نگفرد عقیده خود را بیان نماید تا آنکه (خوانک تسو) خلباب بوی نموده گفد بجهت فهمید مقدمات زید علاج چنین حادثه را نمود (یان هوئی) خود را برای خواب حاضر کرده چنین گفد اگر من آرزوی قدرتی داشته‌ام که بواسطه آن همه مردم را بنامم کنم آن آرزوی سلطان بود و حال من مثل خیالات بود، فایده عالی ندانم فعل من مایل بوده‌ام که در تحت سلطنت

سلطان متقی و برهیزگاری زندگانی کم و این سالان متقی ضری بی داشته است و از هرهای  
 ناپابل من برای تزیین تدارات مملکت بهره برد و مراد در کارهای مملکت برای خود که  
 قرار دهد

من باو میگفتم دوگناه ( عهون ) و ( یئو ) که یکی معتر تری و دیگری بدترین گناهها  
 هستند در یک مزرعه واحد ممکن نیست برویند و نمو کنند

( یاو ) و ( کی ) ممکن است شوند در مملکت واحد حکمرانی کنند

پس بدو آمدن متعلق و محبوب را از خودمان دور کنیم . اشخاص صادق و متقی را  
 بھلی آنها برقرار نمایم و این اشخاص متقی را مأمور کنیم که این پنج خصال دین را  
 بسازین تعلیم نمایند و آنها همانند که این خصال تکلیف عمده شماست انسانیت عدالت مپلی  
 بنیم با وفائی راستی و صداقت و مردم را و دارند که تکلیف خود را نسبت باین صفات بحری  
 دارند پس از این مقدمات مادپر دشمنی نخواهیم داشت که ماه ترس ماستود و چون دشمن  
 داشته بشم منون صلاح هم لازم نداریم شهر های ما هم برج و بارو و خندق هم نخواهد  
 آتوت مایتنوایم در خندها گشت و روع بیایم آلات و مصالح برج و بارو را صرف عمارات  
 شهر کنیم و اسلحه حرب را بھای آلات فلاحت استعمال نمایم در این صورت علم نظامی  
 و شجاعت ( تسولو ) برای مانی فایده خواهد بود و به نصیحت میگفتم که ابتدا اشغال باعمال  
 حربیه را در جبال خود را بدهد و برای اعمال باقوی - جری مپها و ثابت قدم باشد و همچنین  
 در صورت عدم احتیاج بحمله و ترور در سخن برای اطمینان باعمال خوب و اجتناب از رفتار  
 پست بیانات نصیحت بلوغ ( آسو کنگ ) بی فایده است و من باو نصیحت میگفتم بپوش  
 وجه شبرین سفی و حرب را بی را بیند خود بسازد و اعمال خود را سر مشق مردم قرار  
 دهد نه اقوال خود را این است آنچه بقیده من شایسته حال مردم است و بپهر میتواند  
 از آن بهره برد شود اگر عقاید من حطا بوده مستعدی چنانم استاد و صاحب من سرا از  
 جهالت و خعلار هانه

( خونگ تسو ) چون این سخنان را شنید او را تحسین نمود و گفت که شما مرد عاقل و  
 دلائلمندی هستید \*

از جمله کلیات ( خونگ تسو ) این است که روزی از اطافی پذیرائی خود بیرون برآمد  
 پس خود ( خونگ لی ) را دید که برای مطالعه بعضی کتب باهما می رود از او پرسید که

علم شعر ترقی کرده است یا نه ( حوئک لی ) بدترش جواب داد که ابتدا در این فن کار نکرده است ( حوئک سو ) گفت اگر شما عام سرودن شعر تحصیل نمائید و ممارست در این کار نکنید هر آینه در هلق و بیان و حسن محاورت که بزرگترین هنر و صفت انسانیت دارای آری نخواهد بود پس چون این سخنان از پدر شنیدیم هم خود را مصروف تحصیل علم عروض نمود چندی نگذشت که با بداهه اشعار میساخت و چنان اصلاح کامل از زبان خود حاصل نمود که حیبت معنی هر لفظی را بدست آورد و در حسن محاورت و تکلمات و آرزوی حجت و درستی نگار میرد \*

اعلی تعلیمات ( حوئک سو ) بیانی مبهم و غیره اصیح بود عمده مطالب از این طور اختصار دیلا مسطور میداریم ( حوئک سو ) میگوید چیزی انسان تر و

ساده تر از این تربی اخلاق که من بشما میآموزم نیست تا ما طبیعی انسان است و آنچه از برای شما روایت و بیان میگویم اعمال و رفتار نیست که عقلا و دانشمندان سلف بان عمل کرده اند و در ارجمه قدسه پندیده و مقبول ازین عقول افتاده و ان منحصر است تا انون اصلی بی ارتباط مبار سلطرت و رعیت و میان پدر و فرزند و میان روح و زوجه و عمل کردن باعمال بچکانه تهوی است که دگرشار برای همبدر اهمیت و لزوم آنها کافی است اولاً انسانیت است که عارت رشد از رحم و اصناف است تمام نوع خودمان بدون استثنا تا انجا عدالت است یعنی حقوق هر کس را در حق خود او باید روا داشت بدون اینکه ملاحظه یا اعتباری در میان بیاید تا انجا اطاعت بدستورات آئین و قوانین مقرر شده اند تا انکه همه مردم در دگرگشتل بیت ترتیب و نظام باشد و در رخ و راحت و عسر و یسر با یکدیگر شریک باشند و با هم راسی و درستی یعنی آن میباشد که عقل و قلب انسان مدرستی دارد غیر ندهنده در حق خویش در حق دیگران حامیاً صداقت و حسن عقیدت که موجب اعتماد و اطمینان کلیه است و حباه و برور را چه تر حسن رفتار و چه بر حسب که تار دور میسازد

طریقه این بابوی بطور اختصار همین است که بیان شد و شرح و تفصیلی که نویسندگان چینی نوشته اند مناسب این حالت است و ما صرفی طر کردیم \*

( حوئک سو ) باین طریقه مداومت در تعلیمات مطالب عقلانی می نمود و همیشه اصرار در فواید عامه داشت پادشاه ( لو ) از جنماتیکه میسوف و شاکردانش بوطن او کرده بودند خوشوقت شده خواست ( حوئک سو ) را در وزارت خود بر قرار

دارد فرستاد اورا حاضر نمودند و غرض از احضار اورا باوی گفت ( چونك تبه و ) همیشه در سدد بود که تواند مردم را بتکالیف خود وادار کند و آنها را راه قوی پیسورد بدون تأمل و تردید تکلیف بر رحمت بادشاه را قبول کرد و بدو در همان شهر پای تخت که مقر سلطان بود درس چهل و هفت سالگی شروع بمکومت مردم کرد اول در اطنقی که کرد این بود که بواسطه نیکو کاری است موام خود را محبوب القلوب جمع کثیری از آنها صکورد اغلب با آنها محبت میکرد و سعی داشت که خود را در مرتبه و شان آنها مقرر دهد و چنین مینمود که با آنها مشورت میکند این وسیله با کمال تردستی سایندهی و حسن حیالات خود، که مبعوعات اجرا کند با آنها حالی میکرد و آنها را بمطالب خود مربوط و مانوس میداشت پس از آنکه آنها را از هر جهت ماطمن نمود و از وضع آنها عهد که بدین اینستکه خود را بمحضر بندگان یا شان دوام را پس کرده از قدرت دولت نگاه میدوید. اندک در اجرای تنظیمات خود کند عیان و اعلام میکرد و در اجرای آن در کمال حد و جهد میکوشید بعد از سه ماه جمع ممالک تکلی تغییر کرد و ( تنگ کنگ ) که بسیار محظوظ بود از ترقیات - عصر خود از فیلسوف تشکر زیاد کرد و باو چنین گفت ممالکت ( لو ) در شرف ترقی است رعایای من مطمع و ساعی شده اند و این مسئله از یرتو خدمات شما است ولی هنوز ترقیات کامله حاصل نشده است امید وارم که در اندک زمانی منتها درجه ترقی رسند

پادشاه نامید شد و مقصود خود نابل گشت مابین طور که حکمران جدید نظر خود را بر ارض و اهل فلاحیت انداخت و چون وجود آنها را مهید بحال مردم دید آنها را مورد توجه مخصوص ساخت چند هزار اهل حیره و مردمان کار دیده فرستاد رزمیهای ممالکت را رزمیگی نموده صفت و طبیعت مخصوص هر یک را بدست آورد تا آنکه اقدام از روی صحت و صواب باشد و بر کسی ظلم وارد نیاید پس از مراجعت ان یقینی فیلسوف را مطلع از رزمیهای مختلفه نمودند که آنها را به پنج طبقه محاسبه تقسیم نمود طبقه اول رزمیهای بد و خشک همه دوم رزمیهای مرطوب و پست طبقه سوم رزمیهای من را و سه رزمیهای حاصل قسمت چهارم رزمیهای سحر و جرب و نظر بماند کس سیه پنجم رزمیهای که پس از آن پیش مواظبت ممکن است حصول فراوان بدهند و بعد بر ارض سفارش نمود که سایر رزمیهای بر مذکور اطلاع حاصل نمایند و در تلوا این طبعات پنج گانه - ح که سه طبع و

محصول و مصالح لازمه هر طبقه زمین را مشخص داشت و موقع برداشتن و صککشت و زرع و حاصلی بر داشتن را همین نمود تا آنکه محصول بتمامه رسد و شایسته جمع آوری نگردد و این ترتیبات منظمه چنان مابده و روانی آذوقه شد که اعیان و فقرا و مملوکین و زارعین کاملاً بهوائند و عوائل خودشان میرسیدند

کار گذران و عاملین را که فیلسوف برای رسیدنی اراضی مختلفه فرستاده بود و او خبر دادند که اعیان و بزرگان بهبهاة احترام مردکانشان قطعه زمینهای وسیعی که ممکن است از آنها محصول زیاد بردارند بهرستان نموده‌اند و ماحراجات زیاد مفرجه‌ها و عمارات عالی ساخته‌اند (جو کنگ تسو) کمت این درواقع امراف است و باید بدون تعویق در سدد علاج و رفع آن برائی حقیقه در سدد هم و آمد و بدون آنکه کسی را محور کنند یا بدوت دول را بکار برد تدبیر مؤثری را درجرا بگردان آنها کرد بمردم حالی کرد که اس اماکی که متعلق بقره اموات است لازم نکرده است مثل همها و هرچ گاه ها باشد این قاطع جای کره و زاریست همچنانکه در قدیم تصور میکردند و بر بهسکعت در عمارات عالیه محاور قبور مردکان اسباب تحمل چیدن و غذاهایی لند خوردن برای مردکان تا سراسر پس مکانهای مرتعم که چندار صلاحیت از برای زراعت ندارد برای دفن اجوات بهتر و شایسته تر است و ابتدا لازم نیست که این مدفنها را محصور بمحصار بدارند و مرین بشجار نمایند این گونه ترتیبات بی مآخذرا باید ماسوخ کرد و فقط مردگان از تشرهات مهندس و حالمانه منتحر ساخت و اگر میخواهند رفتارشان در اعمال مذهبی مطابق حقیقت مذهب باشد باید آنچه را که عقلا و دانشمندان قدیمی مقرر داشته‌اند معمول بدارند و از روی قوانین قدیمه مملکت (لو) است صککه سایر ممالک امروزه سرعشق قرار داده‌اند و همین قسمی که آنها از ما طلبد نموده‌اند خود ما هم باید رفتار عاظم و رفتار سایر ممالک بستم مکر آنچه را که بواسطه (جو کنگ تسو) بنا رسیده است قبل از این مطابق بمصود خود نالی شد باین معنی که مردکارا از آن بیعت دفن نگردد مگر دو زمینهای که صلاحیت کشت و زرع ندانند و در زمینهای مرتعم که اعیان مقام و آهوان باست میامد و بدین واسطه خیلی بر توسعه مملکت افزود \*

سالمان (لو) روزروز ازکارهای (جو کنگ تسو) حرسند و روح و وقت تر شده او را احصار نمود و درحکومت ریاست کلیه دارالقضا و عدالتخانه تمام مملکت را که از همه شعبهای دولتی مالایر بود



پونکتاب کرد ( حوآك تسو ) كه آنوقت اس شاه ساكي سپده بود در این باب اولی نمود سلطان تصور کرد كه مقصود فیلسوف و ادنیاع از این سفل سب بدون اینكه مقصود جواب شود فیلسوف كهت در عدالتجهان و كار عدالت سباموثق و معتدله من مستبد در آنچه لازم است وضع قانون نماید بجا نید و آنچه سطر شما شایسته و پافنده است انام من صحت من قبل از وقت نكتهای شما تصدیق دارم ( حوآك تسو ) در جواب كهت مصلحت من است كه من سعی خود را در امور ت مرجوع فرود گذارم خواهی كه اول از این جهت من سعی من در رحمت دهد كه در تالیفات جدید خود بك بارش كه نسبت به تالیفات در این باب من كم بكي از من حبه من سببان داداد مر كك ماها نكده به صبر و استقامت در این باب من قبل او كه ما به ما این بدست كذیبی تو و در عمر من در صبر و استقامت در این باب من نام دارد باید در این باب را باید تا سكه به حر و تامله او سبب درت من سبب سایر اشراز شود كه شما این شخص او نكته ایید كه ما از این نكته ایید كه من مثلاً غلظم و حور و نخب و تاج شما در مرض خطر حور سا رد و سبب كه مرده من قلمه میسود همچنانكه سابق هم ملكات ( لو ) دجا و كراته به بیعتی نمودش دای بر این باب و اسباب سرگشتی و طغیان را فراهم داشت باس ذلیل را اول را امید در و پیکر حور من تصدیق بجز اسم خود آمد آیا باز در این باب تردید رای می نماید ؟ سلیمان جواب داد مدار ملاحظات لازمه هر چه را عدالت و دیانت و امانت و رفاهی شما در خدمات منقصی سب و سبب را نماید انداشها را امت نخواهم كرد پس از این قرارداد شغل جدید و اول نمود و بدو آرزوم و علوم و آداب قصاوت را بحد كمال در كرم و حمت در راه از به پس بوردت من بجا حبان خود را انجام داد و ( شائو چانك مانو ) را در محصر عام ماشه سركه در بالادز بی كدشته شده بود سر برید اجرای این حکم جسوران و گمانرا كه مر تكه معاشی منشد به مرئش و مصطرب ساحب شا گردان فیلسوف هم در این مسئله سپه و متعجب شدند ( تسو صكتك ) كه بكي از شاگردانش بود با ادب و احترام جهت و دلبش را بر سپید و در ضمن ارسامایص و سعادت مخصوصه مقبول و محامه فیلسوف در این حکم سؤال نمود فیلسوف در جواب كهت بسیار خوشه و از حبال شما هستم این سؤال سراوار جواب محكم و مسكینی است من از دعا سبب را الان در ذیله ( شائو چانك مانو ) بی خبر بستم و با وجود این داناش اسب كه حکم ستردم شته

زندگی او را قطع نمایند من باشما ز قتل و غارت و سرقت و شتم ارت و ذبت و آزار و کتلهان بی شمار بکے او مرتکب شده است سخن میگویم فقط بشما میگویم پنج صفت است که هر کس دارا باشد قابل عفو نیست آنچه را برای شما شرح میدهم بدقت گوش کنید تا بتوانید درست در این باب فکر و تعمق کنید - اول گناه هبکه لایق هیچ کس نباشد و بخشش به دست گناه کسیکه در ظاهر خود را اهل تقوی قلم بردهد و در خفا مرتکب معاصی شود - دوم گناه کسی است که تا درستی و فساد حال او نکرات در کارهای معظم ظاهر شده باشد و افساکن مغنی انظم و راحت عموم مردم باشد - سوم دروغی است که لباس راستی در آورده باشند برای اینکه کسیکه در حوشبختی و بدبختی ملت مداحه دارد در امر مهمی او را فریب بدهد - چهارم گناه کسی است که کینه شخصی را مدتها در دل پنهان کند و اظهار دوستی کرده در ضمن انتقام خود را بجهتی بکشد - پنجم گناه کسی است که در امر واحدی سهپدی یا سیاسی و صحت یا مقم از بمناصب عرصی و منهت شخصی تمین و آنحصر کند و از حقیقت واقع و صس الامر اعراض بکند هیچ يك از آنها گناهی نیست بکس در خور عفو باشد و سزاوار تنبیه و سب است باشد (شاؤ جابك مائو) چون کاتبه این گناهان را مرتکب میشود انذا مقصر بود و علاوه بر این در معاصی و گناهان عادت نموده بود زیرا ابدأ در سدد اصلاح حال و اعمال خود برنهاد و دایمی نگهترانیدمگر برای تخریب مملکت این شرح و بیان فیلسوف چنداں موجب خشنودی و تعاد شاگردان نگشت ما بکس اغلب اجزأ در پرخانه و اهالی شهر او را تحسین و تصدیق در عدالت و کفایت میدوختند و در صورتیکه تمام مردم معایبه میدیدند که فیلسوف منهای چاپ و از مظلوم نموده و اظهار کرامت از صدقات اشخاص سابق که مردم رسانیده اند میباشد مع هذا بعضی از شاگردانش متعسسی بودند تا کمترین چیز را در این رفتار عدالت امیر استادشان مطلع شوند و در ضمن بحاطرش رسانیدند که موافق طرف سابقه و موافق قدیم گداییکه دارای منصب عالی و لقب متمالی بودند و متعالی سب است سابقه و رش و شکوچ معصرین نیشدند و حال اینکه (شاؤ جابك مائو) که مثل سایرین شخص بار تبه بود مثل سایرین بل سخت تر متحمل رش شده (حوثك تسو) در خواب کعب

و من میخواهم جواب مکی بشما بدهم و معنی واقعی این قانون قدیمی را که کوبا شما جز نکاتش چیزی یاد ندارید از برای شما بیان بنجام

قانون در نامر همان با شان و رتبه میگوید و شایسته نیست که آنها هم مثل سایرین متحمل

رنجها شوند و کلمات میکنند که معاصی آنها را مانها اظهار کنند تا سبب حجاب و افعال آنها شود و واگذار محویشان کنند « قانون بین عبارت اعیان را معاف کرده است از سپاهایکه سایر مردم گناهکار محوورد تحمل کنند بلکه معنی این عبارت قانون این است - اشخاص بار به و شأن که مایس لباس تقوی هستند باید مواظبت کنند که سایرین مرتکب اعمال شنیعه نشوند و خودشان هم نباید بهیچوجه مرتکب معاصی شوند و اگر بر حسب اتفاق و بدبختی آنها مرتکب گناه شدند باید لا علاج سیاست شوند و لیکر به بطوریکه شأن آنها مباح شود و مقصود قانون اینست که شأن و مرتبه را باید احترام کرد اگر چه در شخص معسر باشد و باین جهت بود که در قدیم هرگاه یکی از مردمان را که تقصیری یا مصیبتی میکرد بطور وضوح و صراحت گناه او را در میان مردم اعم نمیدادند و نکلیات و تالیفات گناه و را بیان میکردند مثلاً در این مواقع میمانند طروف و وانیکه برای قربانی استعمال میشوند کثمت و نجس شده اند تا آنکه بعد از مقدّم چادریکه برای حرمه و حرگاه در وقت قربانی تکرار میکردند پاره شده و آنکه بر داشته است و اعیان هم آسیب گناه خود سپاه میشدند ولیکن خودشان متوجه مساوت معسر خود را نمیکردند و حکم آن هم بدست معسر جاری میشد و دیگری حق مدانه در آن کار نداشت باس درین که چنان یکی از اعیان گناهی می کرد که منحق قتل میشد خودش متوجه در حلقوفصات و حکامیکه پادشاه معین کرده بود گناه خود را اقرار نمیکرد و بدلائل ثابت میکرد که دیگر حق زندگی در این دنیا ندارد و اصرار میکرد که رای او محصل مرخصی کنند تا خودش را قتل رساند تا صواب شود و بصیحت چیر هائرا که موجب حجاب و پشیمای او از گناه میسند میگفتند ندمه رود که در حضور پادشاه اذن حاصل کنند در این بین مقصر کلاه سفیدی بر سر میگذاشت و تحت عرا پوشیده شمشیریکه در آسهای پاك محل قربانی بسته بود دست که بدست عمارت پادشاه معرب و در انجا بر مو مبتا داد و صورتش را بسمت مشرق و میکرد پس در نظر ادبیکه برای او حاصل کرده بودند باید انوقت یکی از فصاحت که از حضور پادشاه عراحت کرده بود پاهب « خداوند کار ما نسبت بشما مرخص نموده در جواب شما را قبول فرمود و آنها اذن داد آنچه را شاید میدانید بگوید « مورد شخص مقصر تا آن شمشیریکه در دست داشت خود را قتل میرساند

مدنیست که این قانون ما بین ما متروک گشته بررگال و شافاش مرتکب معاصی میشوند و در

صورتیکه تفصیلات آنها بر تمام مردم واسع و مبرهن است و تمام خلق از تمام تعدیات آنها بستموه آمده اند ممکن نیست گناه آنها را در پرده نگاه داشت و بکنایه و استعاره بیان کرد و بواسطه سیاست ( شائو چانگ ماو ) باین رسوائی و در ملأ عام مردم را متذکر کردم که هیچ کس از حکم قانون سیاست مستثنی نیست و در گناهیم که چندی از سب است آنها اعضاء شده بود از این بعد آنها هم بمکافات خواهند رسید باین واسطه ارکان و اعیانهم عبرت گرفته خیلی کمتر پیرامون معاصی میگردند خصوصاً وقتیکه بدانند برای مقصر و گناهکار عمو و اعضاء نیست علاوه بر این ملتعت باشد که من با ( شائو چانگ ماو ) بطریقه رحم و مروت رفتار کردم و در کشتن آنها خود او را کمترین درجه حکم قانون را در ناله او جاری کردم و الا میبایست از او را ناطقه یجم قطع نسل کنم زیرا حکم قانون است که اگر کسی طفیل کند و نسبت بخدا و خلق یاعی شود باید نسل او را ناطقه یجم از زمین بر انداخت و برای طفلان نسبت بر رؤسا و قصات ناچارم نسل او را باید بر طرف کرد و برای عادت گناه و تعدی از حکم قانون نسل او را ناطقه سوم باید معدوم کرد و برای منسوخ کردن عادات و ابرار آن تا طبقه دوم و کسیکه بنا حق نکند کسیرا یا اسباب قتل کسیرا فراهم کند باید خود او را بدون عمو و اعضاء بقتل رسانید این حکم میدنوم قانون را که ملسوف تلاشك بواسطه عدم مناسبش با گناهان و بول بداشت هنوز در مضمی طوایف جینی معمول است و میگویند این ترتیب از قانون قدیمها رسیده است

مادامیکه ( کنگ تسو وزارت سلطانی لو ) برقرار بود اشتغال نگاری بداشت جزیه تنظیم قوانین و اصلاح احراجات یهوده دواب و همیشه در سده صره و حفظ ابروی مملکت بود ابتدا از سلطانی ( تسو ) خواست که سه شهریکه در سرحد مملکت واقع و متعلق بیادشاه ( تسو ) بوده و وزیراً سلطان ( تسو ) تصرف کرده بودند رد کنند یا و جواب دادند برای انجام این کار بطوریکه طرفین راضی باشند شایسته است که هر دو بیادشاه بشخصه در سرحد حاضر شوند بیادشاه ( لو ) مشورت و در رای خود قبول حکم کرد و اما ( کنگ تسو ) که معرفت کامل در حق اشخاص و اشیا داشت بیادشاه بصحبت کرد که بآنجا برود مگر با مستحفظین زیاد و مبالغه که من همیشه شنیده ام که در ممالک منظمه هرگز مکاتب بدون اسلحه نگاری از پیش میبرد همچنین مکاتب با اسلحه باید همراهی کنند و این دو فقره باید مبین هم دیگر باشند وقتیکه سلاطین قدیم هم به ممالک همسایه با فقط بسرحدان مملکت سفر میکردند همیشه

اشخاص مائل و مردمان چنگیزی با آنها همراه بودند یا  
 نصیحت عمل کرد چون تمام مهمات این سران را همراه  
 همراه قشون مساجح برداری يك صاعا حنیص از  
 بافلاق سلطان بان سامان حرکت نمود دو مردار به  
 مهبی از عقب میرفتند پادشاه چون پسر حاکم کلاز را  
 بافتو نشان داد ایما اردو بزنند و بمانند و از حاکم  
 از پادشاه پرسد و یا آنکه علام و انار حظری بران  
 آروز پادشاه باخدم و حشم بساعت سه صاعا موم به ( )  
 همجواری مشخص شده بود پیش رفت اما سلطان ( تسی )  
 نموده و قساط جلالت و حرکات سلطنت را با شکوه و  
 روی تبه که مشرف تمام عمارت بنا نمود بر  
 بچادر هفتی و برای بالا رفتن ماموران سه پله ساخته بر  
 چپ و دیگری در وسط و در آن عمارت دو تخت دره  
 تخت پادشاه ( لو ) در طرف چپ سلطان ( تسی ) و  
 شده بود زیرا ملک ( لو ) بر آنچه سابق ذکر شد  
 در عصر ( چنو کنگ ) تسکین یافته بود در صورتیکه  
 سرداران او بود که دودمان این سلطان را در استعرا در  
 حالت ( شانگ ) کنگ و حایب کرده بود سایر این  
 ( لو ) را دست \*

این مورد و این  
 ( تسی ) بسصد  
 در حدود او  
 نشان حاصله  
 بر سر سردار  
 کم چو پیدی  
 این فردی  
 سلطان  
 در اردو  
 این بود و در  
 نیز بود تا  
 این شریف  
 طی لوزیک  
 احترام و نفع  
 ( لو و ووانگ )  
 را کداو امپکی از  
 آ ... از حرابی  
 این پادشاه

( چونگ آو ) از این ترتیب جوشورده شد و پسران را که از ( تسی )  
 خدمت و حشم زندی و و دارنده و همه و از مردمان جنگی را  
 و ترس او شد و در سد آن بر آمد که الحقیقاً لازمه  
 منصب که در ده هزار صرافه هرمان ده بودند حکم نمود که  
 محل شوری شوند تا آنکه در مورد استعلاج پست شدند اما در  
 منصب سوم را مردمان جنگ دیده و در آن آژده در این طرف آن  
 سلطان ماهر باید که باطاعت دهند

این تدبیرات که همه از روی عقل و احتیاط بود بی فایده و بیهوده نشد بکنی از صاحب منصبان سلطان (سی) او را عرب داده بود که برای پادشاه (لو) دامی گستراند و او را محبوب و محبور کند. آنچه سلطان (سی) از او میخواهد امضا نماید ولیکن قبله و دانشمند چلو کبری از تمهیدشان نموده نگذاشت بقصود باطل شود

شب پیش از ملاقات دو پادشاه صاحب منصب سلطان (سی) تمام تمهیدات و ترتیبات را برای اجرای مقصود فراهم کرده بود

بعد از آنکه دو پادشاه با همراهمان خودشان به خلبه که برای آنها معین شده بود رسیدند هر یک از پاه که به تخت او راهنوی بود به تپه بالا رفتند (حوتک تسو) بسمت وزیر اول همراه پادشاه (لو) بود (یا یکنک) بهین سمب همراهی با سلطان (سی) میگردد این دو صدر اعظم توسط به سمب همدگر پیش آمدند و پس از مطیم و اکرم دست دوستی و محبت هم دادند و مدد همی خود را کردند دو سلطان همدگر را ملاقات کردند و پادشاه (لو) شروع بدین گونه این طور تکلم کرد: من از اعتقاد (چلو کنک) نزلت هشتم و شما از اصل (شائی کنک) معروف که تمام و استاد او بود رسید پس باید همچنانکه احداث ما نام دوست و متحد بودند ما هم دوستی و اتحاد را اردست مدهم و همیشه با هم یا رومین باشیم و سلطان (سی) جواب داد که منتهی آمال من همین است و آرزوی غیر از این ندارم و در این موقع بعضی چیزهای عزیزتر از خود که برسم تقدیم رای پادشاه (لو) از مملکت خود آورده بود از نظر گذرانیدند و همچنین از جانب پادشاه لو همه هائیکه برای سلطان (سی) آورده بودند تسلیم کردند و به همدگر سلام و تحیت کردند و بعد از آنکه دست معمولی سلطان (سی) پادشاه (لو) گفت من همراه خود سازندگان و رقاصانی آورده ام که بخوبی از عهده ساز و رقص تمام چهار جهت عالم بر میآیند بپل دارم که ناساط سوزی برای شما فراهم کنم تا او شبیدن آن الحان خوش و دیدن رقصهای دلکش القاد حاصل عاقلید و بدون اینکه منتظر جوابی شود بیست ترتیب که با کمال خود قرار داده بود اشاره کرد و موراً صدای خیابانهای ریاد و سبامهای موسیقی هوا را پر کرد و شروع شواختن مقام رقص و جنبان که موسوم با (لانی پی) بود کردند رقاصها که عدد آنها فصد هر سید معنی ها با برقصهای مرین پارچههای رنگارنگ و معنی دیسکر و شمشیرها و بیرها و اسلحه های مختلف بدون ترتیب از پله بالا آمده در هم میخاندند و نیرکات تحبب و صریح اقسام پیاده

بسمت دو پادشاه پیش میروند این تماشای نامناسب و غیر مترقبه (خونگ لئو) متغیر شد  
ولیکن با کمال حید و جهد حتم خود را از روی احتیاط پنهان کرد و نزدیک سلطان تسی  
رفته باو گفت «اعلیحضرت شما و اعلیحضرت منبوع معظم من برای ایسکه ملاحظه حرکات  
زشت و ناشایسته ترین وحشی های پست را بنمایند یا بخا بیامند آید بلکه آمده آید کارهای  
مهم و امور دولت معظم سلطنت خود را انجام بدهید و عهد و پیمانی کنید که برای آسودگی  
طرفین ابد الهی باقی بماند شما هر دو چیزی هستید چرا باید رقص و سار جیبی که مطلقاً  
بی عفتی و خلاف حرمت در آن است در حضور شما معمول ندارند استعدا میکنم هرمانند  
این الواط ( لائی پی ) خیلی زود بر گردند زیرا این نوع که بسمت ما پیش میآیند نتیجه  
حربی نخواهد داشت و ممکن است بجای بد برسد صدر عظام سلطان ( تسی ) که کمتر از  
(خونگ لئو) متغیر بود او هم در این باب اصرار نمود و حصرات باکال افعال مراجعت  
کردند اما صاحب منصب مکار پادشاه ( تسی ) از اینکه تیرش بدست خورد و نپذیرش کند  
رفت هیچ مشوش نشد و از روی خرمی و جسارت رمی و سلطان ( تسی ) دلداری  
و اطمینان داد که در خیال خود ثابت باشد و اصرار در آوردن یازیهای حده دار کند  
و در مراجعتش سیاهی تپه بسوز ( تسی ) که منتظر فرمان بودند آنچه را ما هم هرگز  
و منار دادیم فراموش نکنید بروید و سعی کنید هر طور که ممکن است پادشاه ( لئو ) را  
از حالت طبیعی بیرون برده یا او را بر سر شوق و شهوت بیآورند یا متغیر و عصناک  
کنند و مخصوصاً وقتیکه برده ( پیشون چی شی ) را ماری میکنند شما هم در آن شب ماله  
کنید بشماها خیلی زیادتر از آنچه امیدوارید امام حوا هم کرد

این مازی ( پیشون چی شی ) عاقل بود از هر دو کبها و ضایع اعمال یکی از ملکه های ملکه  
( لئو ) که موسوم به ( ون کینگ ) در سن جوانی بی شوهر شده بدست سلطان پوکال  
پسرش که صدر بود بدست او افتاد و تا زمانیکه پسرش بزرگ و قابل سلطنت شد تمام هم  
خود را صرف عاشق و عشق و انواع هرزه ها کرد \*

چون تمام بازیگرها حاضر شدند سلطان ( تسی ) پیاداه ( لئو ) گفت در این همه که  
میخواهد بازی کند به چه چوخته دحلی بخارده ندارد تمامش جیبی محس است و امیدوارم  
که شما از آن راضی و حوتنود شوید اوقات مازی کهها شروع بسیاری کردند عدد آنها  
از مرد و زن به پست هر رسیدند تماماً بالبادهای طاهر و زینتهای درخشانند که جنم را

خبره میکرد بطر آنها حرکت آنها حالت آنها و حرفشان تمام مورث عیش و عشرت بود و انسان را اردنیا بی خبر میکرد پادشاه ( لو ) در اول امر خیلی حوشوقت شد اما وزیر باقلش ( حونگ تسو ) محتم اندر شد و از پادشاه درخواست کرد که منع کند آنها را از این بازی ، لیکن پادشاه چنان وا نمود که حرف ( حونگ تسو ) را نشنید اما همیشه بازی کرها رسبندم بازی ( پیشون چی شی ) و نیک پادشاه ( لو ) از سحتت تغییر کرد و ( حونگ تسو ) دیگر نتوانست خشم خود را نگاه دارد نزدیک سلطان ( تسو ) رفت نگاه سحتی ما و کرد و گفت شما همین حالا اطمینان دادید که مهبل دارید با پادشاه و ولینعت من دوست و برادر باشید پس در اینصورت کسیکه نسبت بیکی از شماها جسارت کند مثل این است که بدیکری کرده باشد.

وقسون ما هم بنا بر این قنون شهاست من آنها را احصار میکنم و از جانب شما ناها حکمی میدهم باجرا ترسند پس از آن با صدائی مهیب و هولناک که تمام حصار و مازی کرها حق مر دو پادشاه ز ترس لرزیدند فریاد کرده و موراً دو نفر سردار و چند نفر سرباز شمشیر بدست حاضر شدند ( حونگ تسو ) اشاره بدو نفر از رؤسای بازیگرها کرد آنها را سردارها نشان داد و گفت این دو نفر بی ادب در حضور این دو پادشاه محترم بی ادبی و جسارت کردند و تصویر آنها شده میشود مگر بخون خودشان نکشید آنها را زیرا دیگر حق زندگی در دنیا ندارند سردارها اطاعت کرده سر آن دو نفر را از تن چننا کردند و سایر مازی کرها تکلیف خود را در فرار دانسته مر دو پادشاه تا مدتی مهیوت مانده طدر بر سحن گفتن میبودند ( حونگ تسو ) وقت را عبت شمرد پادشاه ( لو ) را در داشته در میان قسون و در اردوئیکه رای احقبساط نزدیک آنها رده بودند برد مکرر در مواقع دیگر هم عقل پلسوی هوشمند تدبیرات صاحبمنصب ( تسو ) را باطل کرد و نکنداشت بمقصود برسد سلطان ( تسو ) محذور شد برآمد از پادشاه ( لو ) عذر بخواهد و آن سه شهر را که نصف تصرف کرده بود با توا عیش رد حکرد و معاهده و صلح در میان دو مملکت باقی ماند

یکی دیگر از اعمال نمایان این وزیر که پیشتر حایه اشها رو برو زگمایت او شد این بود که از درجات سردارها کاست و برای ارتعاع شأن سلطنت شئونات آنها را پس کرد از این قرار که چون این صاحب منصبان با احتشام و حلاله اسباب توحش سلطان و بواسطه ظلم و جور مایه سفر رعایا شده بودند و نظر زسلاطین کوچک و دست نشانده های مملکت چین خود را دران



شهر هائیکه از طرف دولت متصرف و ساکن بودند مالک و شریک میدانستند سه نفر از آنها بناهای محکم باحصارهای متبوع رفع ساخته بودند و همچو مینمود که این طرز ساختمان و بنا را از جهت پیش پیی در دفاع و بقصد مرصکتی و طغیان نموده باشند فیلسوف باسلان اظهار داشت که رعایائی که اینگونه ملاحظیات و احتیاط را در کار دارند محتمل است که روزی یایی شوند و وطنیان نمایند لهذا باید آنها را هم در زمره سایر خدنام و مأمورین دولت شمرده و بگذارد از تکالیفشان خارج شده از حقوقشان تجاوز نکنند و امر رحمت اقتدار و تسلطشان نباید پیش از آنچه ایشان عطا شده است مانند قانون ما اندازه از جامع دیوار شهرها را معین و محدود کرده است و این اشخاص اعتنا به امور نکرده برای شهرهای خودشان روح و ماده ساخته آنها را شبیه بیای تحت مملکت که مقر پادشاه است قرار داده اند باید امر و معروض نمایند بلندی دیوار آنها را بر دارند و برجهای آنها را حراب و مهضم سازند و اگر اجازه بدهند من خود از عهده اجرا و انجام این مهم بر مباحم پادشاه منتظر اصرار نند و احاطه داد (جونگ تسو) یکی از شاکردان خود را که ( تسولو ) نام داشت و مردی شجاع و با اطلاع از نظام بود خواست و بسر کردگی بگذسته عشون از جانب پادشاه مأمور داشت که برود این سه نفر سردار را بپنجاهشان و ادار کند و آنها را محدود در تسلط و امتیاز شخصیشان نماید

این شاکرد شجاع و باهمت فیلسوف بجهت ملازم شد و کمال احترام و مراقبت را در انجام این مأموریت خطیرها آورده فاتح و مطهر بر گشت

دقایق نظرو اقدامات عمده فیلسوف به تمام اسرافات نزرگان بود بلکه آنچه را که نتایج نوم و ناشایسته از برای عموم داشت رتیق و رتیق مینمود همچنانکه شرح دیله دلیل این مطلب است

شخص متعولی که امتیاز فروختن گوشت و ریاس قصابخانه را داشت و کثرت فروش سبب این بود که بتواند در هر موقع پول پیش داده جنس خرید نماید با در هر وقتش بسیار از آن بهره برد و برور بسیار گران بهر وحت متدرجاً تمام اعیان و احسام را مالک نمود و شبانها و جوانها را بگذاشته و خادم خود ساخت و مراقب و جیرا گاه ها را در تصرف خویش کشید هر چند که قوت غالب اهالی این مملکت مثل سایر اهالی ممالک چین بر رخ آب بر ما معنی بقولات مایع و مکیب بود و لیکن تمام مردم حق فقرا می یابست چند دفعه در سال جشن پیا دارند و سبافت نمایند و در این سبافتها الحومات و غذاهای ککوشتی لازم بود